



آسیب شناسی علل کاهش مشارکت سیاسی در یازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی از منظر نظریه درماندگی آموخته شده

فرزانه السادات کمیلی^۱، هادی صادقی اول^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۷/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

چکیده:

در کشورهای دارای نظام سیاسی مردم‌سالار، برگزاری انتخابات و میزان مشارکت، از مهمترین شاخصه‌های ارزیابی نظام سیاسی است. اهمیت این مساله سبب گردیده بسیاری از مطالعات سیاسی معطوف به بررسی این پدیده گردد. این پژوهش با اتخاذ رویکردی میان‌رشته‌ای و با به کارگیری نظریه «درماندگی آموخته‌شده» مارتین سلیگمن، به تبیین علل کاهش مشارکت در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۸ پرداخته است؛ طبق این نظریه، یکی از دلایل کاهش نرخ مشارکت را میتوان در تجربه ناکامی‌های روانشناختی پیشین جستجو کرد که برای این مهم به سراغ روندها و رویدادها خواهیم رفت: چرخش‌های سیاسی متنوع در فضای سیاسی کشور و همزمان شکل‌گیری احساس ناکامی - در تحقق شعارها از جانب جناح‌های سیاسی مختلف کشور، بخشی از اقبال جامعه را ناامید از دستیابی به خواست‌هایشان گردانید. همچنین رویدادهای تلخ واقع شده در دو سال منتهی به یازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی، سبب گردید فضای روانشناختی جامعه نسبت به تاثیر انتخابات برای حل مشکلات دچار تردید شود. در واقع احساس شکست یا ناامیدی در حل مشکلات، به افراد درمانده شدن را می‌آموزد و در نهایت آنان را به ورطه انفعال می‌کشاند که در انتخابات ۱۳۹۸ این انفعال در مشارکت سیاسی، محصول رویگردانی بخشی از جامعه از جامعه از گفت‌وگوهای سیاسی مرسوم و تحمل رویدادهای تأثری بود که خود را با بی‌تفاوتی و عدم مشارکت ابراز نمود.

واژگان اصلی:

روانشناسی سیاسی، انتخابات، درماندگی آموخته شده، رفتار رأی‌دهی، مارتین سلیگمن.

^۱ دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، ایران (نویسنده مسئول)

Farzaneh.komeili@shirazu.ac.ir

^۲ استادیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، ایران

۱. بیان مساله :

مردم‌سالاری یکی از مدل‌های حکومتی رایج و مقبول در جوامع کنونی است که مؤلفه‌ها و بایسته‌های خاص خود را داشته و کشورهای دارای این نظام را به مقید بودن در چارچوب این بایسته‌ها ملزم می‌سازد. از شاخص‌ترین بایسته‌های نظام سیاسی مردم‌سالار، مشارکت و مداخله مردمی در عرصه سیاسی است که این مشارکت در قالب‌های گوناگون ظهور می‌یابد. بارزترین قالب بروز مشارکت مردمی در نظام‌های سیاسی مردم‌سالار، مشارکت انتخاباتی و به تعبیر گویاتر، پدیده رأی‌دهی است. جمهوری اسلامی ایران نیز با پذیرش این مدل نظام سیاسی، در طی سالیان پس از پیروزی انقلاب، تلاش مجدانه‌ای را در جهت هر چه پرشورتر برگزار نمودن انتخابات‌های گوناگون مبذول داشته است. به عبارت دیگر به دلیل آن که شاخصه‌ها و مؤلفه‌های گفتمان جمهوریت در ایران همواره مورد توجه بوده است، تأکید بر مشارکت سیاسی نیز مورد تأکید و تمرکز نظام سیاسی قرار دارد و نظام سیاسی تلاش می‌کند از طریق هر چه باشکوه‌تر برگزار نمودن انتخابات، بر مقبولیت، مشروعیت و کارآمدی خود در بین شهروندان صحنه بگذارد.

از این رو در نظام جمهوری اسلامی ایران، انتخابات اصلی‌ترین آوردگاه کنش سیاسی است. آوردگاهی که در سطح داخل و خارج، سنگ محک میزان اقبال مردم از حکومت است. به همین سبب، پدیده انتخابات در جمهوری اسلامی ایران، ابعاد خاص و متعددی را شامل می‌شود که البته از جمله مغفول‌ترین و قابل‌توجه‌ترین آنان، ابعاد روانشناختی است. خوانش روانشناختی از پدیده انتخابات، خود شامل چشم‌اندازهای گوناگونی مثل وضعیت روانشناختی رقبای حاضر در صحنه سیاسی، بررسی علل و انگیزه مشارکت انتخاباتی و واکاوی عوامل بی‌تفاوتی سیاسی می‌باشد. بدین ترتیب پدیده مشارکت سیاسی در قالب رأی‌دهی، پدیده‌ای تک‌بعدی نیست که بتوان آن را از منظر رشته‌ای خاص به طور جامع نگریست؛ از آن روی که این پدیده دارای ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، روانشناختی، انسان‌شناختی و جامعه‌شناختی است، مقتضی است مطالعات میان‌رشته‌ای به میان آمده و پدیده رأی‌دهی را که برآیند عقلانیت عمومی/اجتماعی است، از منظرهای گوناگون مورد واکاوی قرار دهد.

بر همین اساس یازدهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی که در دوم اسفندماه ۱۳۹۸ با

میانگین ۴۲.۵۷ درصد مشارکت برگزار شد؛ در مقایسه با سایر انتخابات قبل از خود، درصد قابل توجهی از کاهش مشارکت را در تاریخ انتخابات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی رقم زد و به همین واسطه تحلیل‌های گوناگونی در خصوص علت این مساله مطرح شد. به طوری که برخی این کاهش مشارکت را ناشی از عدم موفقیت دولتمردان در تحقق مطالبات مردم بویژه در حوزه اقتصادی می‌دیدند که منجر به وقوع ناآرامی‌های دی ۱۳۹۶ و آبان ۱۳۹۸ شد. چرا که بخش قابل توجهی از مردم در انتخابات دوره دهم مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۶ مشارکت بالایی نموده بودند و نتیجه مطلوب در تحقق مطالبات خود را ندیده بودند. خصوصاً اینکه شعارهای اعتراضی ناآرامی‌های ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ نیز گویای همین مساله بود. برخی از افراد یا جریان‌های سیاسی نیز کاهش میزان مشارکت در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی را خیلی مهم قلمداد نکردند و حتی این انتخابات را حماسی دانستند.

بر همین اساس این پژوهش که با رویکردی توصیفی/تحلیلی به رشته تحریر در آمده است، درصدد است از منطری روانشناختی و با تکیه بر نظریه درماندگی آموخته شده مارتین سلیمان^۱، علل کاهش مشارکت در انتخابات مدنظر را مورد بررسی قرار دهد و فرضیه خود را نیز بر این اساس گذاشته است که از دی ماه ۱۳۹۶ که برخی ناآرامی‌ها در اعتراض به گران شدن کالاهای ضروری مردم رقم خورد، به صورت تقریباً مستمر تا اسفند ۱۳۹۸ که زمان برگزاری انتخابات مجلس بودند، برخی مشکلات معیشتی و حوادث مختلف دیگری نیز رقم خورد که بخشی از مردم را دچار احساس درماندگی آموخته شده نمود و آنها را به این نتیجه رسانید که مشارکت در انتخابات مشکلات آنها را حل نخواهد کرد.

اما نکته مهمی که به عنوان مفروض این مقاله باید در نظر گرفت آن است که مطابق با نظریات علمی مطرح شده در علم سیاست (نظیر نظریه سیستمی دیوید ایستون یا نظریه دولت به مانند یک ارگانیزم که حتی سابقه آن به افلاطون می‌رسد)، معمولاً جامعه و دولت به مثابه یک موجود زنده در نظر گرفته می‌شود که همه اجزای آن با یکدیگر در حال تعامل بوده و به هم پیوسته است. در این سری از نگرش‌های پوزیتیویستی علم سیاست، معمولاً گفته می‌شود وجود مشکل یا خصوصاً بی‌نظمی^۲ در یک

^۱. Martin Seligman.

^۲. Entropy.

بخش از سیستم سیاسی (مثلاً در حوزه مشکلات اقتصادی و معیشتی) می‌تواند بخش‌های دیگر سیستم را هم متأثر سازد و اگر سیستم بخواهد تعادل^۱ داشته باشد، باید کارویژه متعادل‌ی در همه بخش‌های آن (اعم از کارویژه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) صورت پذیرد. بر همین اساس به نظر می‌رسد قبل از انتخابات مورد بررسی این پژوهش، از دید بخشی از مردم، در نحوه تحقق مطالبات حوزه‌های مختلف (بویژه مطالبات اقتصادی) مشکلاتی وجود داشت و چون این مشکلات در طی سال-ها تکرار شده بود، افراد دچار این حس روانشناختی بودند که الزاماً با رای دادن این مشکلات حل نخواهد شد. به عبارت دیگر از منظر برخی از افراد جامعه (که نوعاً در انتخابات شرکت نکردند)، کارویژه بخش‌هایی از کلیت سیستم که شامل مطالبات آنها بوده دچار اختلال شده بود و با توجه به مشارکت نسبتاً گسترده در انتخابات قبلی مجلس شورای اسلامی و نیز ریاست جمهوری، تصور می‌کردند که دیگر الزاماً از طریق رای دادن نخواهند توانست مطالبات خود را دنبال کنند.

به هر روی با توجه به این ملاحظات در ادامه اهمیت جایگاه روانشناسی سیاسی در علم سیاست و تحلیل سیاسی مورد بحث قرار می‌گیرد؛ نیز برخی مفاهیم اصلی پژوهش (مثل مشارکت سیاسی و مشارکت انتخاباتی) در راستای تطبیق آن با مساله اصلی پژوهش بحث می‌شود و در ادامه نظریه درماندگی آموخته شده بیان شده و در نهایت بر انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی تطبیق داده خواهد شد.

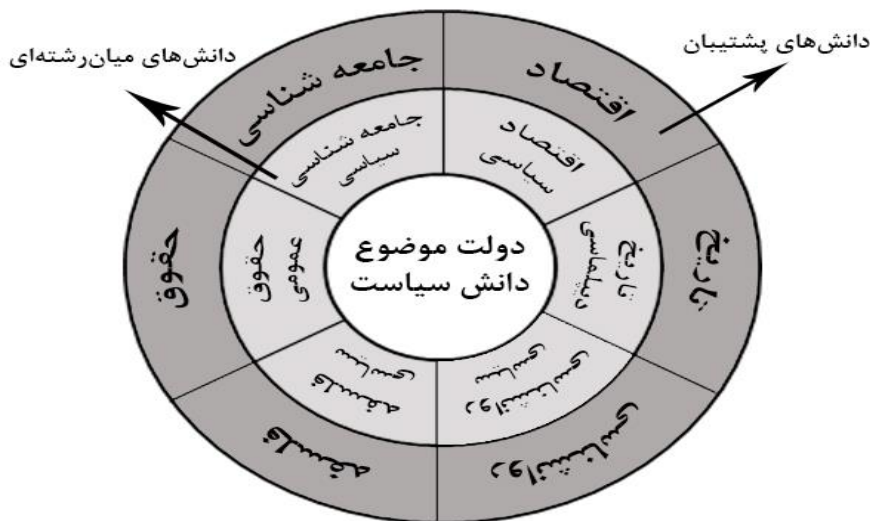
۲) مساله روانشناسی سیاسی و جایگاه آن در تحلیل سیاسی

قرن نوزدهم و دو دهه ابتدای قرن بیستم، دوران استیلای علم‌گرایی، سطره علم تجربی، تخصصی شدن و چندگانگی مفرط علوم بود؛ هر علم، تقویت خود را در تفکیک از سایر علوم و عمیق‌تر شدن هر چه بیشتر خود جستجو می‌کرد. نتیجه جدّ و جهد علم‌گرایی رقم خوردن بسیاری از پیشرفت‌ها، اکتشافات و ابداعات بشری بود که چهره جهان و نحوه زیست انسانی را متحول گرداند. وقوع جنگ‌های جهانی، گسترش رقت‌بار فقر، سیل مهاجرت‌های بی‌رویه و ... نه تنها آرمانشهر علم‌گرایان را محقق نکرد، بلکه موج بدبینی نسبت به علم و دستاوردهای آن را نیز رقم زد. کژئی‌های علم

¹.Equilibrium.

پوزیتیویستی، دانشمندان و متفکران را به فکر رجعت دوباره به علم وحدت‌گرا ترغیب کرد؛ علمی که خود را کل تصور می‌کند، نه اجزای پراکنده. از همین رو، در دو دهه ابتدای قرن بیستم، میل به سمت پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در جهان علم آغاز گردید. مطالعات میان‌رشته‌ای این فرصت را فراهم می‌کند که علوم در توافقی بیشتر با یکدیگر هم‌نشین گشته و قابلیت پردازش بسیاری از مسائل و معضلات که خصالتی چندجانبه دارند، مهیا شود. خصایص عصر پست‌مدرن و تکثر دیدگاه‌ها نیز بر اهمیت پرداختن به مباحث میان‌رشته‌ای افزوده است.

علم سیاست نیز از این قضیه مستثنی نیست. یعنی اگر نقطه کانونی بحث سیاست را بر قدرت مبتنا کنیم، به طور قطع، دولت یکی از اساسی‌ترین تجلی‌گاه‌های قدرت خواهد بود. مباحث حول محور دولت را می‌توان به دو بخش دانش‌های پشتیبان و دانش‌های میان‌رشته‌ای تقسیم نمود. دانش‌های پشتیبان شامل دانش‌هایی بنیادی است که مستقیماً با مبحث دولت مرتبط‌اند، دانش‌های نظیر: تاریخ، روانشناسی، فلسفه، حقوق، جامعه‌شناسی و اقتصاد. دانش‌های میان‌رشته‌ای از امتزاج دانش‌های بنیادی ایجاد می‌گردند تا چشم‌اندازهای جدیدی به امور را در اختیار پژوهشگران و متفکران قرار دهند.



نمودار شماره یک: نسبت دانش سیاسی با دانش‌های پشتیبان و میان‌رشته‌ای (مولایی، ۱۳۹۷: ۱۴۴).

این پژوهش از دانش میان‌رشته‌ای روانشناسی سیاسی^۱ بهره خواهد برد تا آنگونه که ذکر آن رفت، چشم‌اندازهای نوینی را پیش چشم پژوهشگران بگشاید. برخلاف تصور رایج اما نادقیقی که روانشناسی را حیطه‌ای فردی دانسته و در پی تقلیل این رشته به حوزه‌ای صرفاً فردی است، امروزه مطالعات روانشناختی در پیوند با سایر رشته‌ها، از جمله علوم سیاسی، دامنه غیرفردی وسیعی یافته است. حکومت‌ها ناگزیر از رجوع به علم روانشناسی هستند؛ زیرا حکومت بر مردم مستلزم شناخت روحیات مردم است. به تعبیر دیگر، سیاست‌ورزی در نظام‌های مردم‌سالار، گره خورده به همراهی و مشارکت مردمی است که می‌بایست به جهان روانشناختی آنان و ابعاد و اقتضائات آن آشنایی داشت تا امکان استخدام سیاست‌های کارا میسر گردد. از سوی دیگر، برای مردم نیز مطالعه روانشناختی سیاست‌مداران، مجال بسیار مناسبی را فراهم خواهد آورد تا پیگیر تأثیرات ریشه‌های روانشناختی سیاست‌مداران بر اتخاذ تصمیمات اجتماعی - سیاسی باشند و با اشراف به تأثیر ژرف این ریشه‌های روانشناختی بر حیات اجتماعی-سیاسی، در رفتار رأی‌دهی، علاوه بر برنامه‌ها و سابقه فعالیت‌های کاندیداها بر مؤلفه روانشناختی کاندیداها و تبعات انتخاب آنان نیز متمرکز گردند. مطالعات روانشناسی اجتماعی، رفتار رأی‌دهی، روانشناسی شخصیت‌های سیاسی در زمره مطالعات میان‌رشته‌ای سیاست و روانشناسی قرار می‌گیرند.

۳) تعاریف مفاهیم پژوهش

معمولاً در مباحث روشی علوم سیاسی گفته می‌شود زمانی که از یک مفهوم سیاسی تعاریف مختلفی وجود دارد، مناسب است زوایای آن مفهوم/مفاهیم برای پژوهش روشن شود تا دایره و مرزهای آن مفهوم روشن شود و از برداشت‌های متکثر و بعضاً متعارض در خصوص آن مفهوم ممانعت شود. بر همین اساس قبل از بررسی نظریه درماندگی آموخته شده، ابعاد اصلی برخی از مفاهیم اصلی پژوهش روشن می‌شود.

۳-۱) مشارکت سیاسی

مایرون وینر مشارکت سیاسی را عبارت از هرگونه عمل داوطلبانه موفق یا ناموفق، سازمان یافته یا

¹ Political Psychology.

بدون سازمان، دوره‌ای یا مستمر، شامل به کارگیری روشهای قانونی یا غیرقانونی می‌داند که بر انتخاب سیاست‌های عمومی، اداره امور عمومی و انتخاب رهبران سیاسی در هر سطحی از حکومت محلی با ملی تأثیرگذار است. دائره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، مشارکت سیاسی را فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاستگذاری عمومی تعریف می‌کند. به نظر ساموئل هانتینگتون مشارکت سیاسی کوششهای شهروندان عادی برای تأثیرگذاری بر سیاست‌های عمومی است. وی تلاش‌های مردم عادی در هر نوع نظام سیاسی جهت نفوذ بر کار حاکمان و تغییر رفتار آنان را از وجوه مشارکت سیاسی می‌داند. میلبرات مشارکت سیاسی را رفتاری می‌داند که هدف از آن، اثرگذاری بر امور حکومتی است. الن دوبنوا مشارکت سیاسی را اساس دموکراسی معرفی می‌کند. از نظر وی دموکراسی چیزی نیست جز یک قالب سیاسی که در آن اکثر مردم می‌توانند در امور عامه شرکت جویند (سید امامی و عبدالله، ۱۳۸۸: ۱۱۸).

شهروندان از دو راه در فرایند سیاسی مشارکت می‌جویند. فعالیت‌های مشارکت‌جویانه^۱ آن دسته فعالیت‌هایی است که شهروند معمولی می‌کوشد از راه آنها بر روند سیاستگذاری اعمال نفوذ کند. ممکن است چنین شهروندی برای تشویق گذراندن قانون تأمین مسکن، نامه‌ای به نماینده مجلس بنویسد یا به جای کمک به یک نامزد هوادار محیط زیست، برای کمک به نامزدی که هوادار توسعه صنعتی است فعالیت کند. فعالیت‌های پیرومنشانه^۲ آن دسته فعالیت‌هایی است که شهروند معمولی در جریان اجرای سیاست‌ها درگیر آنها می‌شود. قوانینی تصویب می‌شود و شهروند مزبور خواه در مقام پرداخت‌کننده مالیات، دریافت‌کننده تسهیلات رفاهی، یا صرفاً رعایت‌کننده قوانین، به آنها پاسخ می‌دهد.

فعالیت‌های مشارکت‌جویانه	فعالیت‌های پیرومنشانه
تصریح منافع	ارائه منافع
تماس‌های مبتنی بر نفع شخصی	پرداخت مالیات انجام خدمت نظام

¹ Participant Activities.

² Subject Activities.

<p>عضویت در هیئت منصفه</p> <p>دریافت منابع</p> <p>دریافت مزایای تأمین اجتماعی</p> <p>دریافت مزایای رفاهی</p> <p>رفتار قانونمند</p> <p>اطاعت از قوانین</p> <p>فرستادن فرزند خود به مدرسه</p> <p>مراعات قوانین ایمنی از سوی تولیدکننده صنعتی</p> <p>ارائه و دریافت نمادها</p> <p>یاد کردن سوگند وفاداری</p> <p>گوش سپردن به سخنرانی های سیاسی</p> <p>رأی دادن در انتخابات غیررقابتی</p>	<p>فعالیت در گروه های غیررسمی</p> <p>فعالیت در گروه های رسمی</p> <p>فعالیت های اعتراضی</p> <p>تألیف منافع</p> <p>رأی دادن در انتخابات رقابتی</p> <p>فعالیت حزبی در انتخابات رقابتی</p> <p>سیاستگذاری</p> <p>رأی دادن در همه پرسی</p> <p>عضویت در اجلاس شورای شهر، شورای کارگران</p>
---	--

نمودار شماره دو: انواع مشارکت شهروندان در سیاست (طیب، ۱۳۸۰: ۱۳۸-۱۳۹).

مشارکت سیاسی و یا بی تفاوتی نسبت به ساختار سیاسی دو روی یک سکه محسوب می شوند. «مشارکت سیاسی درگیر شدن فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام رسمی سیاسی است». برخی دیگر از علمای سیاست برای تبیین مفهوم مشارکت سیاسی بر درجات مشارکت تأکید می کنند: جیرینت پری (۱۹۷۲) معتقد است که باید مشارکت سیاسی را از سه جنبه: شیوه مشارکت^۱، شدت^۲ و کیفیت^۳ بررسی کرد. منظور وی از شیوه مشارکت رسمی یا غیررسمی بودن آن است که بر مبنای فرصت، میزان علاقه، منابع در دسترس فرد و نگرش وی به

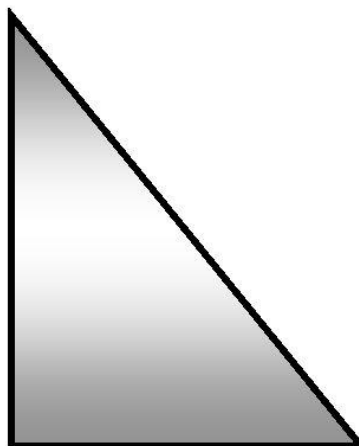
¹ Mode of participation.

² Intensity.

³ Quality.

مقوله مشارکت متفاوت است. منظور از شدت، تعداد افراد و همچنین دفعات مشارکت آنهاست. کیفیت میزان اثربخشی است که در نتیجه مشارکت به دست می‌آید. نقطه مقابل مشارکت و درگیری سیاسی چه در سطح رأی دادن و یا عهده‌داری نقش‌های سیاسی، انفعال محض و یا بی‌تفاوتی نسبت به ساختار سیاسی می‌باشد. هارولد کاپلان «بی‌تفاوتی» را حالتی از نبود احساس درونی و عاطفه، عدم علاقه و درگیری هیجانی نسبت به محیط خود تعریف می‌کند. میشل و کنیستن آن را نوعی احساس انفعال، جدایی و عدم پیوند ذهنی (شناختی) و عینی (کنشی) میان فرد و جامعه می‌دانند. در تعریفی دیگر از بی‌تفاوتی، بر ذهنیت فرد بر عدم تأثیرگذاری بر واقعیات جامعه تأکید می‌شود: بی‌تفاوتی نوعی تصور، طرز تلقی یا احساس می‌باشد که از انتظار عدم تأثیرگذاری و تعیین‌کنندگی رفتار فرد در ایجاد نتایج یا دستکاری در واقعیت‌ها ناشی می‌شود. بی‌تفاوتی نسبت به ساختار سیاسی و عدم مشارکت سیاسی یک مسأله جدی و قابل بحث در حوزه علوم سیاسی محسوب می‌شود. ضمن اینکه نخبگان قدرت (ساختار سیاسی مسلط) نیز همیشه برای تثبیت پایه‌های قدرت سیاسی و حزبی به کندوکاو در علل آن می‌پردازند (محمدی، ۱۳۸۶: ۲۰۷-۲۰۸).

داشتن مقام سیاسی یا اداری
جستجوی مقام سیاسی یا اداری
عضویت فعال در یک سازمان سیاسی
عضویت فعال در یک سازمان شبه سیاسی
مشارکت اجتماعی در اجتماعات عمومی، تظاهرات و غیره
عضویت انفعالی در یک سازمان سیاسی
عضویت انفعالی در یک سازمان شبه سیاسی
مشارکت در بحث‌های سیاسی غیر رسمی
اندکی علاقه به سیاست
رأی دادن



نمودار شماره سه: سلسله مراتب مشارکت سیاسی

۲-۳) مشارکت انتخاباتی

آنگونه که در نمودار شماره سه (نمودار بالا) نیز تصریح شده است، در سلسله مراتب مشارکت سیاسی، مشارکت انتخاباتی (رای دهی) در قاعده هرم و در ابتدایی ترین و نازل ترین جایگاه قرار دارد. انتخابات سازوکار و روشی مسالمت آمیز برای تصدی و انتقال آرام قدرت و تبدیل اراده عمومی به اندیشه حاکمیت یکپارچه ملی و انسجام بخشی به زیست جمعی با توسل به نظام تصمیم گیری جمعی است (خسروی، ۱۳۹۹: ۸۷).

از آنجا که میزان مشارکت شهروندان در انتخابات یکی از شاخص های میزان مشروعیت نظام سیاسی در بسیاری از کشورهاست، نظام حکومتی ما بر حضور حداکثری مردم در انتخابات تأکید می کند. حکومتی که بتواند بیشترین مشارکت در انتخابات را جلب کند، نه تنها در عرصه داخلی؛ بلکه در عرصه بین المللی نیز می تواند از موضع مقتدرانه برخوردار باشد. در واقع مشارکت حداکثر مردم در انتخابات بستری برای اعتماد به نفس مسئولان سیاسی و منتخبان مردم فراهم می کند که بتوانند در اداره امور کشور، رای مردم را پشتیبان تصمیم های خود بدانند. با توجه به اینکه هیچ انسانی به مجرد انسان بودنش خالی از خطا و اشتباه نیست، حاکمان نیز از این امر مستثنی نمی باشند. برای آنکه اشتباه حاکمان به حداقل برسد ضروریست، از افکار و اندیشه ها و راهنمایی های توده ها و طبقات مختلف جامعه استمداد جویند. همچنین مردم برای اینکه بتوانند در فرایندهای سیاسی مشارکتی فعال داشته باشند و قدرت را نیز کنترل کنند، فرایندی با نام انتخابات در یک نظام سیاسی حائز اهمیت می شود. انتخابات ابزاری است که به وسیله آن می توان اراده شهروندان را در شکل گیری نهادهای سیاسی و تعیین متصدیان اعمال اقتدار سیاسی مداخله داد. انتخابات سلسله اقدامات و عملیات منسجم و پیوسته هایی است که در یک محدوده جغرافیائی مشخص و در زمان محدود و معین صورت می گیرد و منجر به برگزیده شدن فرد یا افراد و یا موضوعی خاص از سوی اکثریت مردم می شود. حضور مردم در انتخابات سراسری برای برگزیدن یک یا چند فرد و سپردن سرنوشت کشور به آنان برای مدتی معین، بیانگر حساسیت آنان به آینده خویش است. هر اندازه این حساسیت بیشتر و نتیجه مشارکت های قبلی ملموس تر باشد، حضور آنها در دوره بعدی انتخابات افزایش می یابد (حیدری فر و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۶-۱۲۷).

۴) چارچوب نظری پژوهش: نظریه درماندگی آموخته‌شده^۱

در این پژوهش، جهت تبیین وضعیت روانشناختی جامعه ایران در زمانه انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، از میان چارچوب‌های نظری گوناگون روانشناسی، از چارچوب نظری «درماندگی آموخته‌شده» بهره خواهیم برد. علت انتخاب این چارچوب نظری از سه منظر است: اول آنکه، نظریه درماندگی آموخته‌شده از جمله جدیدترین و به روزترین نظریات قرن بیست و یکم در حوزه روانشناسی است که با استقبال بسیار گسترده در فضاهای آکادمیک روانشناسی در سرتاسر دنیا مواجه گردیده و به لحاظ غنا، امکان تحلیل در خور توجهی را برای روانشناسان پدید آورده است؛ دوم آنکه، نظریه درماندگی آموخته‌شده از جمله نظریات حوزه روانشناسی است که خود را در سطح فردی متوقف نداشته و امکان بسط در حوزه‌های فرافردی را نیز فراهم می‌آورد؛ سومین و آخرین دلیل آنکه، رصد شرایط حاکم بر جامعه ایرانی از سال‌های دور و خاصه در چند سال اخیر از سویی و اشراف بر نظریه درماندگی آموخته‌شده از سوی دیگر این جمع‌بندی را رقم زد که نظریه درماندگی آموخته‌شده توان بسیار قابل توجهی جهت تبیین شرایط جامعه ایران و فهم برخی فشارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، بین‌المللی، فرهنگی و ... دارد. یعنی این نظریه در درک بهتر چرایی و چگونگی واکنش‌های اجتماع نسبت به فشارهای متنوع وارد شده در زمینه‌های گوناگون، کمک شایان توجهی را ارائه خواهد کرد که در ادامه این بخش به شرح مبسوط این نظریه خواهیم پرداخت.

مارتین سلیگمن^۲ به عنوان طراح نظریه فوق، فارغ‌التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه پرینستون، دارای دکترای روانشناسی و استاد دانشگاه پنسیلوانیای آمریکاست. سلیگمن در مجامع علمی با نظریه «درماندگی آموخته‌شده» به شهرت علمی دست یافت و نیز پس از آن، در زمینه روانشناسی مثبت^۳ اقدام به فعالیت علمی و تألیفی کرد. آنچه در ابتدای آشنایی با نظریه درماندگی آموخته‌شده نیاز است، توجه به مقوله «درماندگی» است؛ درماندگی یا استیصال، در دسته رفتارهای نابهنجار قرار دارد و در

^۱ Learned Helplessness Theory.

^۲ Martin Seligman.

^۳ Positive Psychology:

روانشناسی مثبت بر خلاف رویکردهای اختلال‌مدار در روانشناسی، بر توانایی‌های فردی و افزایش هرچه بیشتر رضایت و شادی در زندگی متمرکز است.

آسیب‌شناسی روانی به آن پرداخته می‌شود. درماندگی به طور معناداری عملکرد شناختی را کاهش می‌دهد و فعالیت ساختارهای مرتبط با اضطراب/ترس را فعال می‌کند افراد درمانده با دارا بودن خلق منفی، همه چیز برایشان یأس‌آور به نظر می‌رسد و تمایل دارند رویدادها را با دید منفی نظاره کرده و به محرک‌های منفی محیط بیشتر توجه کنند (نظری و همکاران، ۱۳۹۳: ۲۶-۱۷). افراد همواره در تعامل با محیط اجتماعی هستند و در طول زندگی خود با وقایع ناخوشایند بسیاری مواجه می‌شوند. هر یک از ما اغلب چنین شرایطی را تجربه می‌کنیم. برخی از این وقایع، قابل اجتناب و پیشگیری هستند؛ برخی نیز قابل گریزند؛ اما وقایعی نیز هستند که نمی‌توان از آنها گریخت یا از آنها جلوگیری کرد. کلاین^۱ این شرایط را درماندگی نامیده است؛ شرایطی که در آن، فرد به طور مکرر در معرض موقعیت‌های شکست قرار گرفته و اعتماد به نفس وی کاهش می‌یابد. در نتیجه دچار تزلزل در عملکرد می‌شود، به نحوی که ممکن است در کسب نتیجه‌ای معین برای عملکردهای آتی دچار تردید شود. سلیگمن معتقد است نظریه‌های غالب در روانشناسی در دهه‌های اخیر به جای توجه به قدرت محیط، به انتظارات، ترجیحات، انتخاب‌ها، تصمیمات و احساس درماندگی افراد توجه کرده‌اند (قدسی و صمدی، ۱۳۹۳: ۹).

ایده ذهنی سلیگمن در خصوص درماندگی آموخته‌شده، با طراحی آزمایشاتی بر روی سگ‌ها، سپس بر روی موش‌ها و در نهایت بر روی انسان‌ها، به صورت نظریه‌ای علمی تأیید شد. سلیگمن در کتاب «خوش بینی آموخته شده؛ چگونه می‌توان ذهنیت و زندگی خود را تغییر داد»، در شرح آزمایشی که منجر به طرح نظریه درماندگی آموخته‌شده شد، چنین می‌گوید: ما آزمایشی را طراحی کردیم که نشان می‌داد حیوانات می‌توانند درماندگی را بیاموزند. نام آزمایش مذکور را «سه‌تایی» گذاشتیم؛ زیرا در آن، از سه گروه هم‌پیوند با یکدیگر استفاده می‌شد:

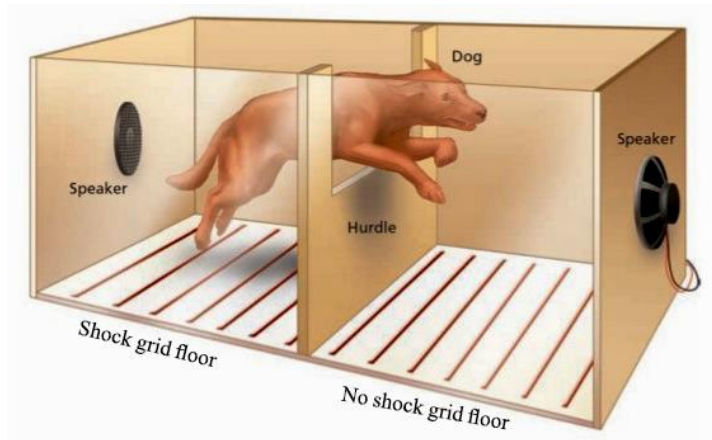
۱. گروه اول: ما به اولین گروه، شوک گریزپذیر می‌دادیم؛ در این گروه، سگ می‌توانست به کمک بینی خود صفحه‌ای را فشار دهد و شوک را قطع کند. به این نحو، سگ کنترل شوک را به دست می‌گرفت؛ زیرا یکی از واکنش‌هایش مؤثر واقع می‌شد.
۲. گروه دوم: سگ‌های گروه دوم نیز به همان منبع شوک گروه اول وصل می‌شدند با این

¹ Klein

تفاوت که هیچ‌یک از واکنش‌های آنها موجب قطع شدن شوک نمی‌شد. شوکی که سگ گروه دوم متحمل می‌شد تنها زمانی متوقف می‌شد که سگ «وابسته» او در گروه اول، به صفحه مذکور فشار می‌آورد.

۳. گروه سوم: سگ‌های گروه سوم نیز هیچ شوکی دریافت نمی‌کردند.

پس از پایان این مرحله از آزمایش، سگ‌های هر گروه به ترتیب به جعبه دو دهانه انتقال می‌یافتند تا پریدن از روی مانع میان جعبه را برای فرار از شوک یاد بگیرند. سگی که کنترل شوک را آموخته بود، ظرف چند ثانیه دریافت که می‌تواند برای فرار از آن، از روی مانع بپرد. همچنین سگی که تا پیش از آن لحظه شوکی دریافت نکرده بود، پس از چند ثانیه به همین موضوع پی برد. اما سگی که دریافته بود تلاش‌هایش به نتیجه نمی‌رسد، با وجود اینکه می‌توانست از بالای مانع کوتاه یعنی ناحیه به دور از شوک جعبه دو دهانه را ببیند، هیچ اقدامی برای فرار نکرد. طولی نکشید که سگ به رغم شوک‌های مکرر به طرزی رقت‌انگیز از نشان دادن هرگونه عکس‌العملی ناامید شد و دراز کشید. آن سگ هرگز نفهمید که تنها با پریدن به سمت دیگر جعبه می‌توانست از شوک بگریزد. حال من و استیو متقاعد شده بودیم که فقط وقایع گریزناپذیر باعث ناامیدی و تسلیم می‌شوند، زیرا چنانچه همان میزان شوک تحت کنترل حیوان قرار می‌گرفت، هیچگاه موجب ناامیدی‌اش نمی‌شد. بی‌تردید حیوانات می‌توانند به بهبودی اعمال خود پی ببرند و زمانی که از این مسأله آگاه شوند، دیگر واکنشی از خود نشان نمی‌دهند و حالتی منفعل به خود می‌گیرند (سلیگمن، ۱۳۹۸: ۴۸-۴۹-۵۰). این نتایج ساده دقیقاً منشأ درماندگی آموخته‌شده را معین کرد. درماندگی در حیوان‌ها و انسان‌ها زمانی به وجود آمد که آنها آموختند که تلاش‌هایشان در آینده و در هر موقعیت دیگری نیز بی‌ثمر خواهد ماند (سلیگمن، ۱۳۹۸: ۱۰۶).



تصویر شماره یک: شماتیک آزمایش طراحی شده توسط مارتین سلیگمن فرض زیربنایی در نظریه درماندگی آموخته شده این است که شناختها و احساسهای درماندگی یاد گرفته می شوند. وقتی فرد ببیند که عملش تأثیر کمی بر محیط داشته و این وضعیت به طور مدام ادامه دارد، به درماندگی مبتلا می شود. وقتی این درماندگی در دفعات بعد نیز ادامه داشته باشد و شرایط تحت کنترل او نباشد، منفعل می شود که ناشی از احساس ناتوانی فرد در مهار کردن رویدادهاست و به موجب آن، دست از تلاش و کوشش برای حل مسائل برمی دارد. در حالت درماندگی آموخته شده، افراد نمی توانند هیچ کنترلی بر شرایط و محل زندگی شان داشته باشند و اگر معتقد شوند که نمی توانند بر جنبه های مختلف زندگی خود اعمال کنترل نمایند، تغییر رفتارشان برای کنترل زندگی خود، خانواده و جامعه ای که در آن زندگی می کنند، بعید به نظر می رسد. لذا وقتی در شخصی درماندگی آموخته شده شکل می گیرد، راه هر گونه امید و تلاش را سد می کند و نتیجه حرکت را در ذهن به شکست های مجدد ختم می کند. درماندگی آموخته شده موجب می شود که افراد برای تغییر زندگی خود تلاش نکنند و به وضعیت حاضر خود قانع و اکتفا کنند (کریمی و کیل و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۴-۲۵). اگر فکر کنیم «کاری از من ساخته نیست» نمی توانیم اقدامی صورت دهیم و در واقع درماندگی را آموخته ایم، وقتی درباره ناتوانی خود مبالغه آمیز حرف می زنیم، سایر نیروها اوضاع را تحت کنترل می گیرند و آینده ما را شکل می دهند که در نتیجه ناامیدی، بدبینی و بی اعتمادی را در پی خواهد داشت. نسبت دادن شکست به عللی که تحت کنترل فرد نیستند به رفتار ناسازگارانه ای منجر

می‌گردد که درماندگی اکتسابی یا آموخته‌شده خوانده می‌شود (قدسی و صمدی، ۱۳۹۳: ۱۰).

بعد دیگر درماندگی، بعد هیجانی آن است. درماندگی از نظر هیجانی، به احساسات و عواطفی اشاره دارد که افراد درمانده در هنگام روبه‌رو شدن با وقایع تجربه می‌کنند. وقتی افراد می‌ترسند، شدیداً تلاش می‌کنند تا بر آن غلبه کنند، یا مقابله نمایند، یا بگریزند یا هر کار دیگری را که برای مقابله کردن ثمربخش لازم است، انجام دهند؛ اما وقتی فرد متقاعد می‌شود که برای گریختن از واقعه ناگوار کاری نمی‌توان کرد انتظاری را پرورش می‌دهد که هیجان‌های انرژی‌بخش را کاهش می‌دهد و هیجان‌های تحلیل‌برنده انرژی (مثل بی‌حالی، بی‌تفاوتی و افسردگی) را افزایش می‌دهد (کریمی و کیل و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۵).

سلیگمن ادعا کرد تجربیاتی که افراد در مورد وقایع غیرقابل کنترل دارند، می‌توانند منجر به درماندگی آموخته و آن نیز منجر به نقایص عاطفی (غمگینی، اضطراب و خصومت) و عزت‌نفس پائین شود. درماندگی یکی از جنبه‌های اساسی توضیحات شناختی-رفتاری برای ایجاد و تداوم افسردگی بوده و عموماً با افزایش دسترسی به خاطرات و حافظه‌های منفی و کاهش دستیابی به خاطرات مثبت مرتبط است (نظری و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۸).

آنچه در خصوص نظریه درماندگی آموخته‌شده می‌توان عنوان داشت، آن است که این نظریه به سبب بداعت آن در دورانی که نظریات رفتارگرایی استیلای کامل داشتند، با اقبال بسیاری از محافل آکادمیک مواجه گشت و حوزه‌های روانشناسی، اعم از روانشناسی عمومی و بالینی و حتی حوزه زیست‌شناسی به شرح و بسط این نظریه اقدام ورزیدند. اما نکته اینجاست که آیا می‌توان پدیده‌های انسانی را خارج از بستر آن و به صورت کاملاً فردی، روانی و فیزیولوژیک مورد بررسی قرار داد و توقع داشت، این بررسی واجد جامعیت و شمول لازم باشد؟ آیا می‌توان کنش‌های انسانی را فارغ از زمینه‌های فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و حتی سیاسی دانست؟ رفتارهای انسانی، چه هنجار و چه نابهنجار، محصول فرایندی پیچیده از عوامل متعدد است که این پیچیدگی و چندوجهی بودن عوامل مداخله‌گر، امکان ارائه تحلیل‌های تک‌عاملی و ساده‌انگارانه را می‌ستاند. فلذا جهت دستیابی به جامعیت تحلیلی، توجه و لحاظ‌داری عوامل زمینه‌ای و غیرروانشناختی نیز حائز اهمیت و توجه است.

پژوهش پیش رو در نظر دارد با رویکردی ناظر بر امر سیاسی، به استقبال نظریه درماندگی آموخته‌شده برود و درماندگی را نه صرفاً در محدوده فردی که به عنوان امری اجتماعی مورد بررسی قرار دهد. به عبارت دقیق‌تر، در ساحت سیاست چه اتفاقاتی ممکن است رخ دهد که اجتماعی را

دچار درماندگی کند؟ توالی وقوع چه وقایع سیاسی سبب می‌گردد اجتماع درماندگی را کسب کرده (دچار درماندگی آموخته‌شده) و به ورطه بی‌کنشی سیاسی بغلتد؟ این سوالات ناظر به وضعیت روانشناختی متأخر جامعه ایرانی در سال‌های اخیر در نظر گرفته خواهد شد و نوع کنش سیاسی ایرانیان در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی به عنوان انعکاس‌دهنده این وضعیت روانشناختی مدنظر قرار خواهد گرفت. بر همین اساس در ادامه این نظریه را بر دو حوزه کمی و کیفی مشارکت سیاسی در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی تطبیق خواهیم داد.

۵) نظریه درماندگی آموخته شده و تحلیل کمی کاهش مشارکت انتخابات یازدهم مجلس شورای اسلامی

برای تطبیق کمی نظریه درماندگی آموخته شده بر انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، ابتدا ضروری است که طرح بحث کوتاهی در خصوص کلیت انتخابات مجلس شورای اسلامی و میزان مشارکت مردم در این انتخابات از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تا بازه زمانی انتخابات فوق داشته باشیم تا بتوانیم به صورت تطبیقی، میزان مشارکت را بررسی نماییم. بر این اساس نمودار زیر در خصوص میزان مشارکت در ادوار مختلف مجلس شورای اسلامی قابل توجه است.

انتخابات	واجدین شرایط	شرکت‌کنندگان	درصد مشارکت	جناح پیروز
اولین دوره	۲۰۸۵۷۳۹۱	۱۰۸۷۵۹۶۹	۵۲.۱۴	حزب جمهوری اسلامی
دومین دوره	۲۴۱۴۳۴۹۸	۱۵۶۰۷۳۰۶	۶۴.۶۴	جناح راست
سومین دوره	۲۷۹۸۶۷۳۶	۱۶۷۱۴۲۸۱	۵۹.۷۲	مجمع روحانیون مبارز
چهارمین دوره	۳۲۴۶۵۵۵۸	۱۸۷۶۷۰۴۲	۵۷.۸۱	جامعه روحانیت مبارز
پنجمین دوره	۳۴۷۱۶۰۰۰	۲۴۶۸۲۳۸۶	۷۱.۱	جامعه روحانیت مبارز
ششمین دوره	۳۸۷۲۶۴۳۱	۲۶۰۸۲۱۵۷	۶۹	اصلاح طلبان

دوره				
هفتمین دوره	اصولگرایان	۵۹.۵۷	۲۳۷۰۹۲۰۱	۴۶۳۵۱۰۳۲
هشتمین دوره	اصولگرایان	۵۱	۲۲۳۵۰۲۵۴	۴۳۸۲۴۲۵۴
نهمین دوره	اصولگرایان	۶۴.۰۲	۳۰۹۰۵۶۰۵	۴۸۲۸۸۷۹۹
دهمین دوره	اصلاح‌طلب/اصولگرا/مستقل	۶۱.۸۳	۳۳۹۵۶۶۵۱	۵۴۹۱۵۲۲۵
یازدهمین دوره	اصولگرایان	۴۲.۵۷	۲۴۵۱۲۴۰۴	۵۷۹۱۸۱۵۹

نمودار شماره چهار: میزان مشارکت در انتخابات مجلس شورای اسلامی از ابتدای انقلاب اسلامی تا سال ۱۳۹۸

بر مبنای این جدول آنچه روشن می‌شود آن است که کمترین میزان مشارکت تا انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی (که مورد بررسی این پژوهش است) در همین دوره اتفاق افتاده است. در واقع برای اولین بار، نتایج انتخابات دوره یازدهم فاقد مفهوم مشارکت حداکثری واجدان شرایط بود. چرا که بیشتر استان‌ها از معیار قاعده اکثریت (نصف +۱) خیلی کمتر بودند. به طور مثال استان کردستان با حدود ۸۸.۵ درصد در پایین‌ترین (به نسبت تعداد نمایندگان استان) و استان کهگیلویه و بویراحمد با شاخص ۳۳.۳۰ درصد در بالاترین وصف نمایندگی پر معنا قرار داشتند. استان تهران نیز با ۱۵.۶۶ درصد یکی از کمترین‌ها بود. شاخص نمایندگی پر معنای همه استان‌ها از حد نصاب قاعده اکثریت (نصف به علاوه یک) پائین‌تر بود و در نتیجه اصل حاکمیت ملی و اصل نمایندگی پر معنا و واقعی محقق نشد. شاخص مجموع کل کشور جهت سنجش میزان نمایندگی اصیل و پر معنا ۱۹.۹۴ درصد است که حتی از قاعده اکثریت (نصف به علاوه یک)، ۸۳ درصد کمتر است. به عبارتی، ترکیب منتخبان مردم در دوره یازدهم انعکاس دهنده اکثریت مردم نبود و در عمل نماینده حدود ۱۷ درصد مردم بود (خسروی، ۱۳۹۹: ۹۹-۱۰۰-۱۰۱).

بر اساس شاخص بدست آمده از ترکیب منتخبین دوره یازدهم، گرایش سیاسی آنها عبارت بود از: «۲۲۱ نماینده اصولگرا - حدود ۱۹ نفر اصلاح‌طلب و اعتدال‌گرا - ۳۴ نفر مستقل - ۱۱ نفر در

مرحله دوم (که در ۸ حوزه، نمایندگان اصولگرا به مجلس راه یافتند) - ۵ نفر اقلیت های دینی». چنین ترکیبی نشان می‌دهد اکثریت قاطع (بیش از سه چهارم) نمایندگان از جناح اصولگرایان است و درصد کمی هم به اصلاح طلبان و افراد مستقل و اقلیت های دینی اختصاص یافته و سایر بازیگران اجتماعی و گروههای ذینفع سهمی از کرسی های پارلمان ندارند. حتی بانوان که سهم ۸ درصدی از واجدین شرایط رای را داشتند، فقط ۱۷ کرسی را در اختیار گرفتند که در تناسب با میزان جمعیت آنها نبود. (خسروی، ۱۳۹۹: ۱۰۵).

در اینجا اگر بخواهیم از حیث کمی میزان مشارکت در انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی را مورد توجه قرار دهیم، باید به انتخابات قبل از دوره اخیر نگاه کرد. به طوری که چنانکه در جدول شماره ۴ دیده می‌شود، در طول این سالها، بیشترین میزان مشارکت به پنجمین دوره از انتخابات پارلمان باز می‌گردد. این دوره از انتخابات که در تاریخ ۱۸ اسفندماه سال ۷۴ برگزار شد؛ مشارکت ۷۱ درصد بود و ۲۴ میلیون ایرانی پای صندوق‌های رای رفتند. اما کمترین میزان حضور مردم در انتخابات تا سال ۱۳۹۸ به نام مجلس یازدهم ثبت شد. در این انتخابات ۲۴،۵۱۲،۴۰۴ نفر در سراسر کشور پای صندوق رای رفتند و آمار مشارکت ۴۲،۵۷ درصد ثبت شد. به نظر می‌رسد وقتی انتخابات دور یازدهم را با دوره دهم و نهم که زمان نزدیکتری به انتخابات یازدهم داشتند مقایسه کنیم، نتایج معنادارتری به دست می‌آید. چرا که در انتخابات نهم و دهم، بیش از ۶۰ درصد مشارکت دیده می‌شود و سقوط مشارکت انتخاباتی به سطح تقریباً ۴۰ درصد، آن هم برای اولین بار در بعد از انقلاب اسلامی، معنادار می‌تواند باشد.

اما در راستای تطبیق نظریه درماندگی آموخته شده بر انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی، همچنانکه سابقاً گفته شد، این مفروض را می‌پذیریم که مطابق با نظریات علمی (مثل نظریه سیستمی) و حتی از نظر منطقی، همه بخش‌های یک جامعه یا سیستم سیاسی به هم وابسته هستند و بر هم تاثیر می‌گذارند. در اینجا به نظر می‌رسد یکی از دلایل این کاهش مشارکت را بتوان در ایجاد این حس دنبال نمود که الزاماً از طریق رای دادن به یکی از جناح‌های سیاسی کشور و نامزدهای آن، مطالبات حوزه‌های دیگر (نظیر مشکلات اقتصادی مردم) دیگر حل نخواهد شد و در اینجا نوعی درماندگی آموخته شده شکل گرفته بود. چرا که تا مقطع انتخابات فوق، جریان اصولگرا و اصلاح طلب هر یک

در مقاطعی، برنده انتخابات ریاست جمهوری و یا مجلس شورای اسلامی شده بودند و نتوانسته بودند مطالبات بخشی از پایگاه‌های رای خود را برآورده سازند. همین مساله مقدمه‌ای برای تحقق درماندگی آموخته شده در زمینه اشتیاق به مشارکت انتخاباتی بود.

بر همین اساس برخی پژوهش‌ها که در ارتباط با علل کاهش مشارکت در انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی صورت پذیرفت، نیز مبین این مساله بود که به لحاظ کمیت مشارکت، نوعی حس درماندگی آموخته شده در کاهش مشارکت تاثیر اول را داشته است. مثلاً طبق پژوهشی پیمایشی که از اساتید دانشگاه و صاحب‌نظران صورت پذیرفت و با نرم‌افزار SPSS تحلیل شد، مشخص شد که شاخص «بی‌تفاوتی و کوتاهی نمایندگان مجلس دهم در قبال شعارها و ادعاهای نمایندگی و قانونگذاری و نظارت به عنوان دو وظیفه اصلی و مهم نمایندگی مجلس» در کنار شاخص «رقابت سیاسی غیرنهادمند مبتنی بر حذف رقیب و ستیز بین جناحهای سیاسی کشور»، اولین رتبه تاثیر در کاهش مشارکت را داشته است که در ذات این شاخص‌ها، نوعی حس درماندگی آموخته شده (که مسبب از بین رفتن حس مشارکت انتخاباتی مردم شده بود) را می‌توان استنباط نمود. (عبداله و توکل‌نیا، ۱۴۰۱: ۱۷۰)

از طرف دیگر اثبات عینی‌تر این مساله را می‌توان در برخی نظرسنجی‌های معتبر که در زمانه انتخابات یازدهم مجلس شورای اسلامی صورت پذیرفته، مورد نظر قرار داد. مثلاً ایسپا در سال ۹۸، هشت موج نظرسنجی به شیوه حضوری و چهار موج نظرسنجی به شیوه تلفنی در مورد انتخابات اجرا کرد. طبق آخرین نظرسنجی ایسپا در حوزه انتخابیه تهران، ری، اسلامشهر و پردیس که به صورت مصاحبه حضوری در روزهای ۲۹ و ۳۰ بهمن ۱۳۹۸ انجام شد، مرکز افکارسنجی ایسپا مشارکت ۲۷ درصدی در حوزه انتخابیه تهران و پیروزی اصولگرایان را اعلام کرد. مشارکت مردم حوزه انتخابیه تهران در انتخابات در نهایت ۲۵.۵ درصد شد و اصولگرایان نیز پیروز این انتخابات شدند. (ایسپا، ۱۳۹۸) این نظرسنجی خود گویای آن است که به تدریج نوع نگرش مردم در زمینه رفتار رای دادن و میزان مشارکت به نسبت دوره‌های قبلی انتخابات کاهش یافته و طبیعتاً عدم تحقق مطالبات و خواسته‌های مردم یا حداقل وجود این حس در بین مردم که ناظر بر همان مفهوم درماندگی آموخته شده هست، در این قضیه می‌تواند دخیل باشد.

۶) نظریه درماندگی آموخته شده و تحلیل کیفی کاهش مشارکت در انتخابات یازدهم مجلس

شورای اسلامی

اگر نگاهی گذرا به روند چرخش‌های سیاسی در دوران جمهوری اسلامی ایران داشته باشیم، خواهیم دید در مدت کوتاهی پس از استقرار و نهادمندسازی جریان مردمی انقلاب اسلامی ایران، کشور درگیر جنگی تحمیلی تمام عیار، گسترده و طولانی مدت گردید که تمام ظرفیت‌های ملی را به سمت خود معطوف داشت. به عبارت گویاتر اتخاذ تصمیمات کلان کشوری منوط به همراهی با تأمین مصالح جنگ بود. پس از اتمام دوران هشت ساله جنگ و برداشته شدن سایه تهدید علیه تمامیت ارضی، کشور بر روی ریل سازندگی قدم نهاد تا ضمن جبران خسارات جنگ، کشور را در مسیر رشد و پیشرفت همگانی قرار دهد. تبعات اقدامات دولت سازندگی، سبب افزایش شکاف اقتصادی-اجتماعی، افزایش تورم و نارضایتی‌های اجتماعی گردید. اجتماع زخم‌خورده از سازندگی اقتصادی و عمرانی، اقبال خود را به سمت گشایش فضای سیاسی در دوم خرداد ۱۳۷۶ معطوف داشت. اما دولت اصلاحات با وجود تلاش جهت ایجاد تغییرات سیاسی-فرهنگی به دلایل بسیار، توانایی عملی‌سازی کامل شعارهای خود را نیافت و جامعه را از امکان تحول سیاسی عمیق مأیوس ساخت. اقشار کم‌برخوردار، روستائیان و در معنای عام، بدنه جامعه که در هشت سال دوره اصلاحات، حل مسائل خود را جز دغدغه‌های دولت نمی‌یافتند، در چرخشی متهورانه، روی به دولت عدالت‌خواهی آوردند تا مطالبات خود را در آن بازابند. دولت هشت ساله عدالت‌خواه نیز علیرغم فعالیت‌های گسترده عمومی و محرومیت‌زدایی، به سبب کنش‌گری‌های سریع و در پاره‌ای موارد غیرکارشناسی، همراهی طبقه متوسط شهری را از دست داد. جامعه ایرانی خسته از شعارهای عملیاتی نگردیده، این بار جهت جستجوی آرامش نسبی، روی به سمت دولت اعتدال آورد تا از افراط و تفریط‌های صورت گرفته در دولت‌های گذشته روی گردانده و مسیری منطقی و آرام را تجربه نماید. تجربه دو دوره قدرت‌یابی دولت اعتدال‌گرا نیز به دلایل عمده از جمله تحریم و فشارهای اقتصادی و ناکارآمدی‌های مدیریتی، ضربه دیگری بر تحقق انتظارات جامعه ایرانی وارد ساخت.

بدین ترتیب در چهار دهه اخیر، مردم با اعتماد به جریان‌ات متعدد سیاسی، انتظارات خویش از نظام سیاسی را از طریق نظام انتخاباتی پیگیری نموده و در تناسب با برخی کشورهای جهان، میانگین

مشارکت بالایی را در طول این سالیان رقم زده‌اند. اما حجم وافر شعارهای انتخاباتی که در مقطع انتخابات به جامعه تزریق می‌گردد، گرچه در کوتاه‌مدت ممکن است تنور انتخابات را گرم نموده و میانگین مشارکت بالایی را رقم می‌زند؛ اما در درازمدت اثر سوء آن، با توجه به غیرواقعی بودن امکان تأمین بسیاری از شعارها و نیز عدم تناسب انتظارات ایجاد شده و امکانات موجود، سبب ایجاد بدبینی، قطع امید و انفکاک از مشارکت سیاسی خواهد بود. موج انتظارات اجتماعی نهفته در پس شعارهای سازندگی، اصلاحات، عدالت‌خواهی و اعتدال‌گرایی، یکی پس از دیگری با عدم برآورده‌سازی مورد انتظار مواجه گردید. بدین ترتیب بخشی از درماندگی آموخته شده ناشی از شرایط درازمدت در حوزه تأثیرگذاری رای دادن شهروندان بوده است. اما بخشی از این درماندگی آموخته شده در ظرف تقریباً دو سال منتهی به انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی رخ داد که منجر به کاهش مشارکت سیاسی شهروندان در این انتخابات شد که برخی از مهم‌ترین وقایعی که این مساله را رقم زد، در جدول زیر قابل ملاحظه می‌تواند باشد.

مروری بر اهم وقایع رخ داده در سال‌های ۹۶ تا ۹۸	
وقایع سال ۱۳۹۶	
۱	انفجار معدن زغال سنگ یورت در استان گلستان و جان باختن ۴۳ معدنچی
۲	تیراندازی در مجلس شورای اسلامی و انفجار عامل انتحاری در نزدیکی مرقد امام خمینی (ره) توسط داعش
۳	شهادت تأثیربرانگیز محسن حججی توسط داعش در سوریه
۴	وقوع زلزله ۶.۳ ریشتری در کرمانشاه و جان باختن و مصدومیت برخی شهروندان
۵	زلزله ۵.۲ ریشتری در تهران
۶	اعتراضات در ۱۰۰ شهر در اعتراض به وضعیت معیشتی و اقتصادی و جان باختن عده ای از افراد در ناآرامی‌ها
۷	آتش‌سوزی کشتی سانچی و جان باختن ۳۲ خدمه که ۳۰ نفر آنان ایرانی بودند

۸	نگرانی روزافزون از افزایش قیمت ارز و دلار
۹	سقوط هواپیمای ATR در کوه دنا و جان باختن ۶۶ نفر از سرنشینان
۱۰	اعتراض درویش گنابادی در خیابان پاسداران تهران و درگیری با نیروی انتظامی
وقایع سال ۱۳۹۷	
۱۱	خروج ترامپ از برجام، بازگشت تحریم‌های هسته‌ای و بالارفتن فزاینده قیمت ارز، طلا، مسکن و مایحتاج ضروری
۱۲	حمله تروریستی به رژه نیروهای مسلح در اهواز و شهادت ۲۵ نفر
۱۳	واژگونی اتوبوس دانشجویان دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران، مرگ ۹ دانشجو
۱۴	حمله تروریستی به اتوبوس حامل پاسداران مرزبان در جاده خاش-زاهدان و شهادت ۲۷ نفر
وقایع سال ۱۳۹۸	
۱۵	سیل در استان‌های مختلف کشور و صدمات جانی و مالی گسترده به شهروندان
۱۶	قتل میترا استاد، توسط همسرش محمد علی نجفی (شهردار اسبق تهران)
۱۷	افزایش ناگهانی و سه برابری قیمت بنزین و سهمیه بندی مجدد آن
۱۸	شهادت حاج قاسم توسط پهپادهای آمریکایی در نزدیکی فرودگاه بغداد
۱۹	جان باختن ۶۰ نفر از مردم در کرمان در طی تشییع پیکر سردار شهید حاج قاسم سلیمانی
۲۰	شلیک موشک‌های بالستیک به پایگاه‌های نظامی آمریکایی در عین الاسد و نگرانی از وقوع جنگ
۲۱	خطای انسانی در تشخیص هواپیمای اوکراینی توسط سپاه پاسداران و جان باختن ۱۷۶ مسافر آن
۲۲	نگرانی‌های فزاینده از آغاز شیوع ویروس کرونا و شیوه مواجهه با آن و اولین ابتلا در ۳۰ بهمن ۱۳۹۸
۲۳	رد صلاحیت برخی داوطلبان اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی

نمودار شماره پنج: مهم‌ترین حوادث تأثیرگذار بر درماندگی آموخته شده در سالهای منتهی به انتخابات ۱۳۹۸

طبق آنچه ذکر آن رفت، جامعه ایرانی در سالیان پس از انقلاب، با آزمودن امکانات موجود پیش روی خود در عرصه سیاسی، در بازه‌های زمانی گوناگون با امید به سمت اتخاذ تصمیماتی، حرکت و پس از چندی به دلیل عدم حصول نتیجه و عدم تأمین حد رضایت، با ناکامی‌هایی مواجه گردیده است. در کنار این تجربه و پیش‌زمینه ذهنی نسبتاً ناموفق از امکان اصلاح و بهبود جامعه، شاهد وقوع وقایع بسیار تلخی در سال‌های منتهی به انتخابات یازدهم مجلس شورای اسلامی بودیم؛ وقایعی که هر کدام به شدت فضای روانی جامعه را تحت تأثیر قرار داد.

توالی وقوع این وقایع تلخ در بازه‌های زمانی بسیار کوتاه، ذهنیت اجتماع را نسبت به وضعیت کنونی، شکست‌خورده و نسبت به وضعیت آتی، مأیوس‌شده ساخته بود. نکته حائز اهمیت آنگونه که سلیگمن نیز مطرح می‌کند، آن است که درماندگی آموخته‌شده درست در بطن احساس ناکامی جای دارد (سلیگمن، ۱۳۹۸: ۱۰۶)؛ این درماندگی نه خصیصه‌ای ذاتی، بلکه خصیصه‌ای اکتسابی و تولد یافته در گذر زمان است که به آن خصلت آموخته‌شدگی اطلاق می‌گردد. به عبارتی، حوادث پیرامونی در طی زمان، انسان ایرانی را چنان جهت داد که گویی از طریق صندوق رای امکان تحول و تغییر وجود نخواهد داشت. بر همین اساس حوادثی که اشاره شد، باعث آن شد که ذهن جامعه ایرانی به این سمت کشیده شود که جامعه ایرانی در مجموع جامعه‌ای پربحران و آکنده از شرایط پیچیده سیاسی و اقتصادی و فرهنگی است و حتی آنجا که نوعی وفاق ملی در مراسم تشییع پیکر شهید سلیمانی هم ایجاد شد، با شهادت برخی هم وطنان در مراسم تشییع و متعاقب آن هدف قرار گرفتن غیرعمدی هوایم‌ای اوکراینی، مجدداً جامعه را دچار نوعی حس منفی روانشناختی نسبت به عملکرد برخی مسئولان نمود.

با این حال این پژوهش این مساله را نیز می‌پذیرد که رفتار انتخاباتی نوعی کنش سیاسی است که با کارکردهای ساختی خرده نظام‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطح کلان نظام رابطه دارد و لذا همه دلایل کاهش مشارکت را نمی‌توان در دلایل روانشناختی و نظریه درماندگی آموخته‌شده جستجو کرد. این رفتار در سطح خرد نظام، با وضعیت ارگانیزم رفتاری، شخصیت، اجتماع و الگوهای رفتاری آن ارتباط می‌یابد. سرانجام چنین رفتاری در سطح میانه نظام اجتماعی، با شرایط فنی، اداری، آموزشی و نمادین سازمان اجتماعی مرتبط می‌شود. بدین ترتیب با توجه به اینکه

رفتارهای انتخاباتی، پدیده‌ای زمان‌پرورده، زمینه‌پرورده و مکان‌پرورده است، نمی‌توان به فرانظریه‌ای جهانشمول دست یافت که چرایی و چگونگی و محتوای رأی‌دهی در همه کشورهای جهان و حتی در همه حوزه‌های انتخابیه درون یک واحد جغرافیایی، در سپهر آن مورد تحلیل قرار گیرد (دارابی، ۱۳۸۸: ۲۸). بدین ترتیب این پژوهش مدعی آن نیست که الزاماً نظریه درماندگی آموخته شده دلیل اصلی کاهش مشارکت انتخاباتی بوده است؛ اما سهم این مهم را در کاهش مشارکت انتخاباتی کم تاثیر هم در نظر نمی‌گیرد.

نتیجه‌گیری

آنگونه که ذکر شد در جمهوری اسلامی ایران، مشارکت سیاسی از نوع شرکت در انتخابات، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ زیرا یکی از ابزارهای میزان مشروعیت و مقبولیت نظام سیاسی می‌باشد. همین جایگاه ویژه سبب می‌گردد مطالعات حوزه سیاسی، بر امر انتخابات تمرکز قابل توجهی داشته باشد. به کلامی دیگر باید چنین تعبیر نمود که یکی از اساسی‌ترین پدیده‌های قابل بررسی در حیات سیاسی ایرانیان، انتخابات و مشارکت مردمی در آن است و نبض حیات سیاسی را می‌توان از طریق مشارکت انتخاباتی رصد کرد.

پژوهش حاضر با لحاظ اهمیت مشارکت انتخاباتی، تلاشی ناظر بر انتخابات یازدهم مجلس شورای اسلامی داشت و سعی نمود از چشم‌انداز روانشناختی به دنبال واکاوی این پدیده سیاسی باشد. بر این اساس از چارچوب نظری «درماندگی آموخته‌شده» مارتین سلیگمن بهره گرفته شد؛ نظریه‌ای که بر مبنای برخی آزمایشات به این نتیجه رسید که افرادی که در موقعیت‌های متعدد در زندگی‌شان با بن‌بست مواجه می‌گردند و تلاش‌شان مابه‌ازای رشد و ترقی‌شان نخواهد بود، فلذا دست از تلاش و ممارست خواهند کشید و به مرحله بی‌کنشی و انفعال خواهند رسید. سلیگمن مطرح می‌دارد، این نوع از درماندگی به سبب تجربه ناکامی‌های متوالی حاصل شده است و به لحاظ ذهنی به فرد آموزش داده است که کنش، راه به جایی نخواهد برد و درماندگی و ناتوانی، حالت ثابت و بدون تغییر روند زندگی است.

با چنین نگاهی حداقل در بین بخشی از جامعه که البته در سال‌های منتهی به انتخابات سال ۱۳۹۸ مجلس شورای اسلامی رای خاکستری داشتند، این بینش شکل گرفته بود که الزاماً نخواهند توانست از طریق انتخابات و گزینش انتخاباتی، مطالبات خود را به گونه‌ای بهینه محقق نمایند. بخشی از علت

شکل‌گیری چنین بینشی آن بود که علیرغم مشارکت نسبتاً گستره این قشر از جامعه در انتخابات دوره دهم مجلس شورای اسلامی در سال ۱۳۹۴ و نیز در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۹۶ که منجر به روی کار آمدن جناح عمدتاً اصلاح‌طلب در مجلس و ادامه رویکرد دولت اعتدالی روحانی شد، اما وضعیت‌های شادی‌آور و تحقق مطالبات (بویژه در حوزه اقتصادی) نه تنها در سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸ تجربه نشد؛ بلکه با افزایش قیمت ارز و دلار، این قشر دارای رای خاکستری نوعی ناکامی در رفتار رای‌دهی خود را تجربه نمودند و در کنار آن برخی حوادث سال‌های ۹۶ تا ۹۸ که بعضاً ناشی از عدم مدیریت درست سیاسی قلمداد می‌شد، این احساس را تقویت نمود. بدین ترتیب این قشر از جامعه احساس نمود که دیگر هیچ یک از جناح‌های سیاسی کشور نخواهد توانست مطالبات آنها را نمایندگی کند و بنابراین دیگر لزومی برای شرکت در انتخابات احساس نکرد؛ چرا که در رفتارشناسی خود در زمینه رای دادن نوعی ناکامی آموخته شده را احساس می‌کرد. البته اتخاذ این رویکرد بدین معنا نیست که دلیل قطعی کاهش مشارکت در انتخابات مورد بررسی الزاماً ناشی از این پدیده روانشناختی بوده و قطعاً دلایل دیگری هم می‌تواند مطرح شود. اما به نظر می‌رسد دلایل روانشناختی مبتنی بر نظریه مذکور نیز در فرآیند رای دادن موثر بوده است.

فهرست منابع:

ایسپا (۱۳۹۸) مهمترین یافته‌های ایسپا در سال ۹۸، بازیابی شده از:

<https://www.ispa.ir/Default/Details/fa/2168>

- حیدری فر، محمد رئوف و همکاران (۱۳۹۷)، «جغرافیای انتخابات و نقش عوامل انگیزشی و منابع اجتماعی بر مشارکت سیاسی شهروندان (مطالعه موردی: انتخابات مجلس شورای اسلامی شهر شاهر)»، مجله پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، دوره ۳، شماره ۲، ۱۴۷-۱۲۵.
- خسروی، حسن (۱۳۹۹). «تحلیل نتایج انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی در پرتو قاعده اکثریت»، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، دوره ۳، شماره ۳، ۱۱۱-۸۶.
- درابی، علی (۱۳۸۸)، «بنیان‌های نظری رفتار انتخاباتی شهروندان در جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی، دوره ۱۶، شماره ۵۷، ۳۷-۹.

- رسولی قهرودی، مهدی و علوی تبار، علیرضا و زابلی، ساحل (۱۳۹۸)، «تأثیر تبلیغات سیاسی منفی بر رفتار رأی دهی و مشارکت انتخاباتی (مطالعه موردی: دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی)»، دوفصلنامه علمی دانش سیاسی، دوره ۱۵، شماره ۲، ۴۶۴-۴۴۳.
- سلیگمن، مارتین (۱۳۹۸)، خوش بینی آموخته شده؛ چگونه می توان ذهنیت و زندگی خود را تغییر داد، ترجمه فروزنده داورپناه و میترا محمدی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات رشد.
- سید امامی، کاووس و عبدالله، عبدالمطلب (۱۳۸۸)، «عوامل مؤثر بر مشارکت شهروندان در انتخابات ریاست جمهوری و مجلس؛ مطالعه موردی شهر تهران»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۴، شماره ۴، ۱۴۶-۱۰۹.
- عبداله، عبدالمطلب و توکل نیا، پرویز (۱۴۰۱) بررسی علل و عوامل کاهش مشارکت سیاسی در انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، جستارهای سیاسی معاصر، سال ۱۳، شماره ۲، تابستان، ۱۷۷-۱۴۷.
- طیب، علیرضا (۱۳۸۰)، «مشارکت و حضور سیاسی شهروندان»، مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی، دوره ۱۵، شماره ۷، ۱۴۷-۱۳۶.
- قدسی، علی محمد و صمدی، زهرا (۱۳۹۳)، «بررسی جامعه‌شناختی درماندگی آموخته‌شده در نهادهای پزشکی»، فصلنامه جامعه‌شناسی نهادهای اجتماعی، دوره ۱، شماره ۳، ۳۱-۷.
- کریمی وکیل، علیرضا و همکاران (۱۳۹۶)، «اثر بخشی برنامه آموزشی توانمندسازی روان‌شناختی بر مبنای نظریه روان‌شناسی فردی آدلر بر درماندگی آموخته‌شده زنان سرپرست خانوار»، فصلنامه مشاوره و روان‌درمانی دانشگاه علامه طباطبایی، دوره ۸، شماره ۳۱، ۵۱-۳۳.
- محمدی، حمزه (۱۳۸۶)، «بررسی جامعه‌شناختی کاهش مشارکت سیاسی شهروندان»، زیربار، دوره ۱۱، شماره ۶۴، ۳۲-۱۷.
- مولایی، محمدرضا (۱۳۹۷)، «نقش دانش و اعتماد سیاسی در پیش بینی علاقمندی دانشجویان به مشارکت سیاسی»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی دانش سیاسی، دوره ۱۴، شماره ۱، ۱۶۳-۱۴۱.
- نظری، محمدعلی و زمانی اصل، مهدی و احمدی، محمد (۱۳۹۳)، «تأثیر درماندگی آموخته‌شده بر سوگیری حافظه آشکار»، دوفصلنامه علمی-پژوهشی شناخت اجتماعی، دوره ۳، شماره ۱، ۲۹-۱۶.